

کلمه اعجاز

آتش

تمام وجود حاج آقا

روح الله را فرا گرفته بود. قرار شد

فردا به شاه نامه بنویسند و لغو مصوبه

دولت علم را بخواهند. همه به

خانه هایشان رفتند، ولی حاج آقا روح الله

بیدار بود و تا صبح خواب به چشمش راه

نداد. آفتاب ۱۷ مهر طلوع نکرده بود که ۱۵۰

نامه دستنویس از سید روح الله

موسوی به تمام علمای کشور

نوشته شده بود.

مردم، در حالی

که با خانواده های خود

وداع کرده بودند به طرف محل جلسه دعا حرکت می کنند.

در بین راه اعلامیه های دستنویسی روی دیوارها دیده

می شد، که لغو مصوبه و لغو جلسه دعا را با امضای

هیأت دولت اعلام می کرد. ولی هیچ کس این نوشته را

باور نکرد. جمعیت مسجد لحظه به لحظه بیش تر می شد.

تا این که آقای فلسفی را با شعار و صلوات مکرر،

حاضران به منبر فرستادند و او ضمن تشکر از مردم لغو

مصوبه دولت را اعلام کرد.

این عقب نشینی دولت، برای علما یک پیروزی بزرگ

محسوب می شد. ولی روح بلند امام با این چیزها راضی

نمی شد. تعدادی از روحانیان می خواستند تلگراف دولت را

چاپ کنند و به عنوان سند پیروزی، پخش کنند، ولی او

می گفت: دولت، خود باید آن را انتشار دهد.

نهم آذر تعدادی از طلاب در منزل امام اجتماع کرده بودند

و شاید می خواستند پیروزی را در اولین رویارویی رسمی

خود با رژیم طاغوت تبریک بگویند، که از او شنیدند:

اگرچه تلگراف دولت قانع کننده بود، ولی تصویب این قانون

در روزنامه ها اعلام شد، لغو آن نیز باید در روزنامه ها منتشر

شود. خبر این موضع گیری، به تهران رسید، عصر روز نهم،

آقای فلسفی در سخنرانی خود برای انتشار خبر لغو مصوبه

دولت، اولتیماتوم بیست و چهار ساعته داد.

با طلوع آفتاب دهم آذر بازار تهران و قم جشن گرفتند و

سردر مغازه ها را آذین بستند؛ حتی تشویق برخی علما، به

شادی مردم صفایی دیگر داده بود، ولی حاج آقا روح الله مثل

همیشه، اقلی بالاتر را نظاره می کرد. او هرگونه جشن را

منع کرد و در پاسخ به سوالی که از چشم طلاب جوان

به خوبی فهمیده می شد، گفت: امر به معروف و نهی از

منکر کرده ایم، این که جشن گرفتن ندارد. این که پیروزی به

حساب نمی آید، وقتی پیروز شده ایم که بینیم اسلام حاکم

شده است.^۲

پی نوشت ها:

۱. انجمن های ایالتی و ولایتی، مجموعه ای بود که در قانون اساسی

مشروطه نیز وجود داشت. این انجمن ها در شهرهای مرکز به نام «انجمن

ایالت» و در شهرهای دیگر، به نام «انجمن ولایت» شناخته می شد. این

انجمن ها مانند مجلس شورا عمل می کردند. فقط جنبه قانون گذاری نداشت.

اسلامه علم در ۱۴ مهر سال ۴۱ با تغییر قانون انتخابات این انجمن ها

شرط اسلام برای انتخاب شوندگان و لفظ قرآن را از قسم نامه برگزیدگان

حذف کرد و به بهانه حقوق زنان «شرط رجولیت را از شرایط منتخبین

برداشت، که به سبب مغایرت هایی که با قانون اساسی و دخالت در

دولت مجبور است به هر قیمتی این مصوبه را اجرا کند. سیاست سکوت و سانسور برای ناامید کردن مخالفان، فراوان به کار رفته بود، و آن همه نامه و تلگراف جوابی جز سکوت و سانسور نداشت.

دو هفته بعد از اولین نامه به علم و بی اعتنایی او، لبه تیز قلم امام به طرف شاه چرخید. او هشدار داد، اگر شاه مسئله را پیگیری نکند، در نامه ای سرگشاده سخنان دیگری خواهد گفت. دوباره پس از سال ها جسارت، کسی پیدا شده بود که از جبروت دنیایی شاه نمی ترسید.

سکوت، تهدید، سانسور

عزای فاطمیه به گردن شهر، شال ماتم افکند و خاطرات کوچه و مسجد در و دیوار و سقیفه و فدک، به جانها آتش افکند. روز شهادت، آقای فلسفی در تهران سخنرانی داشت و حاج آقا روح الله خمینی باخبر شده بود. حاج آقا روح الله خمینی: مردم را باید در صحرا جمع می کردید، نه مسجدی که چهارهزار نفر بیشتر جا ندارد، ولی حالا هم دیر نیست؛ در سخنرانی ات بگو: «اگر دولت اعتنا نکند، مردم را از تمام کشور فرا می خوانیم». این نامه ای بود که حاج آقا روح الله به آقای فلسفی نوشته بود. در قم نیز حکایتی دیگر بود.

دو دهه عزای زهرای مرضیه سلام الله علیها شور آفریده بود و دولت کلافه، اما همچنان سکوت بود و سانسور. انگار آن همه نامه و تلگراف فایده ای نداشت. از هزاران نامه ای که از شهرهای کشور به قم می رسید، هیچ خبری در روزنامه ها نبود. حتی چاپخانه ها اجازه چاپ آن را نداشتند. ماه رجب در راه بود، اعلام جلسه دعا برای اصلاح کارهای کشور، خبری بود که در کنار گزارش های عادی شده مخالفت ها، برای علم از هر تظاهراتی سخت تر بود. دولت تهدید کرده بود که با هر تجمعی برخورد خواهد کرد، ولی مردم وصیت نامه هایشان را نوشته بودند.

در اثر مقاومت علما و مردم، در پنج آذر علم اعلام کرد: مصوبه دولت قابل اجرا نیست. اما امام می گفت: چیزی که در دولت تصویب شده است، باید از طرف دولت لغو شود، نه از طرف نخست وزیر، و همان گونه که تصویب آن در روزنامه ها اعلام شد، لغو آن نیز باید در روزنامه ها اعلام شود.

اولین پیروزی

علما برای چگونگی اداره جلسه دعا گرد هم آمده اند. دولت نماینده ای می فرستد و لغو برنامه فردا را از مسئولان جلسه خواستار می شود، که جوابی جز لزوم لغو مصوبه دولت نمی شود. هیأت دولت شبانه تشکیل جلسه داده، مصوبه چهارده مهر را لغو می کند و تلگرافی، علما را از نتیجه تشکیل جلسه هیأت دولت باخبر می کند. صبح بسیاری از

آن روز کار حاج آقا روح الله شروع شده بود ...

پاییز سال ۴۱ مثل همه پاییزهایی که من و تو در خاطرم داریم، بهار درس و بحث بود. درسهای حوزه تازه آغاز شده بود و مثل همه شروع ها، شور و اشتیاق خاصی میان طلبه ها دیده می شد؛ برخی نام اساتید مطرح را می پرسیدند، برخی هم، در هر کلاسی که به دلشان می نشست، شرکت می کردند.

همه چیز عادی بود و اگر هجران آیت الله بروجردی نبود، تقریباً همه چیز بر وفق مراد می چرخید، تا آن که با انتشار یک خبر، اوضاع دگرگون شد.

۱۶ مهر، کیهان و اطلاعات نوشتند:

دو روز قبل، دولت اسدالله علم، تشکیل جلسه داد و آیین نامه تشکیل «انجمن های ایالتی و ولایتی»^۱ را به تصویب رساند. انتشار این خبر، سرآغاز جریان شد که ۲۶ سال بعد اولین شکوفه های آن شکفت. علما نگران بودند؛ در دل حاج آقا روح الله آشوب عظیمی به پا شده بود؛ شاید بعضی ها این حساسیت را به بدبینی تفسیر می کردند، ولی بعدها معلوم شد که او درست فهمیده بود، خطر بزرگی ملت مسلمان را تهدید می کرد. آن روز تمام شد، ولی کار حاج آقا روح الله تازه شروع شده بود.

در حلقه بیداران

حاج آقا روح الله یکی از آشنایانش را به منزل آیت الله شیخ مرتضی حائری می فرستد و از او می خواهد که علما را برای مسئله ای که اساس اسلام را تهدید کرده است، به منزل ایشان دعوت کند.

ساعتی بعد، منزل حاج آقا روح الله خمینی میزبان جمعیتی نگران بود و همه با نگاهی شان یک سؤال را می پرسیدند: چه شده است؟ «آقایان اساس اسلام در خطر است و دولت، اساس اسلام را مورد حمله قرار داده است».

آتش تمام وجود حاج آقا روح الله را فرا گرفته بود. قرار شد فردا به شاه نامه بنویسند و لغو مصوبه دولت علم را بخواهند. همه به خانه هایشان رفتند، ولی حاج آقا روح الله بیدار بود و تا صبح خواب به چشمش راه نداد. آفتاب ۱۷ مهر طلوع نکرده بود که ۱۵۰ نامه دستنویس از سید روح الله موسوی به تمام علمای کشور نوشته شده بود.

جلسه منزل حاج آقا روح الله به ثمر نشست. سیل نامه ها و تلگراف ها بود که با امضاهای مختلف به دربار سرازیر می شد و همه با بیم و امید در انتظار جواب، چه خواهد شد؟ اگر به علما بی اعتنایی شود چه؟ اگر نامه نگاری بی نتیجه ماند، چه پیش خواهد آمد؟ سؤال هایی که یک هفته بعد (۲۳ مهر) با نامه تحقیرآمیز شاه بیش تر شد.

بی اعتنایی شاه، تکلیف را مشخص کرد؛ امام و سایر علما نامه هایی به شخص نخست وزیر نوشتند و از او خواستند تا مصوبه غیرقانونی هیأت دولت را لغو کند. ولی گویا